



# از این جبارها

با منیره رضوان

آموزگار بازنشسته



حامد ابتهاج  
عکاس: افسانه آدیگوزل

خانم منیره رضوان آموزگار بازنشسته‌ی شهرستان اهر است. وی در فضای مجازی خاطره‌ی دانش‌آموز سال‌های دور خود به نام جبار را با صدای گیرا و فن بیان‌ی معلم‌گونه و به زبان مادری بازگو کرده و شنونده را با این بیان به دنیای خویش فراخوانده است. اگر با زبان ترکی آشنایی، رمزینة پاسخ سریع (کیوارکد) کنار عکس ایشان را اسکن کنید تا شما هم خاطرات شیرین این آموزگار را از زبان خودش بشنوید. پیگیر شدیم روزگار این آموزگار با تجربه چگونه گذشته است و اکنون چه می‌کند؟ این گفت‌وگو را با هم بخوانیم.

■ خانم رضوان از زندگی و تحصیل خود بگویند؟ آیا از خانواده‌تان کسی هم آموزگار شده است؟  
متولد سال ۱۳۳۴ در شهرستان اهر هستم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذرانده‌ام. مانند خودم، خواهر و برادر کوچک‌تر من هم آموزگارند و این به دلیل علاقه‌مان به این شغل است.

■ در چه سالی آموزگار و کی بازنشسته شده‌اید؟  
بعد از گذراندن دوره‌ی «سپاه دانش» در سال ۱۳۵۶، به دلیل احساس وابستگی به این شغل و علاقه به دانش‌آموزان و احساس مسئولیت نسبت به آینده‌ی آنان، به استخدام آموزش و پرورش درآمدم؛ زیرا فکر می‌کردم از این طریق بیشتر برای جامعه مفید هستم. متأسفانه در سال ۱۳۸۰، به خاطر آرتروز شدید گردن، به توصیه‌ی پزشکان، خود را از کار بازنشسته کردم.

■ شما با بیان دلنشین خاطره‌ی جبار در فضای مجازی معروف شدید و نشان دادید هنوز بانگیزه و بانشاط هستید. ماجرا چیست؟  
از خاطرات دوران پرافتخار خدمت در جمع دوستان و همکاران مواردی را گفتم، ولی رسانه‌ای شدن خاطره‌ی جبار در این سطح کاملاً تصادفی بود. فایل صوتی من فقط برای استاد کلاس آموزش فن بیان ضبط

شده بود و یکی از هم‌کلاسی‌ها آن را در فضای مجازی پخش کرد. در واقع علاقه‌ی من به آموزش و فضای تعلیم و تربیت باعث شده است خاطره‌های تلخ و شیرین آن دوران جزئی از زندگی من شوند.

### ■ جلسات اول تدریس را در مهرماه به‌طور معمول چگونه و با چه شرط‌هایی شروع می‌کردید؟

بیشتر تدریس من در پایه‌های اول و چهارم ابتدایی بوده است. معتقدم این دو پایه در شکل‌گیری شخصیت و بینش تحصیلی دانش‌آموز نقشی تعیین‌کننده دارند. برخی اوقات کل دوران تحصیل و به‌ویژه شروع سال تحصیلی برای کودکانی که تازه از محیط خانه جدا شده‌اند، با استرس و گاه شادمانی همراه است. هدایت احساسات آنان در زمان بازگشایی مدرسه رمز موفقیت نسبی بنده در پایه‌ی اول بود. از این دوران خاطراتی دارم که گاه با خود مرور می‌کنم.

### ■ شما در مناطق دوزبانه تدریس می‌کردید. از سختی‌ها و شیوه‌هایی بگویید که در این نوع آموزش داشتید.

بدیهی است تدریس به زبان مادری راحت‌تر و نتیجه‌بخش‌تر است؛ بچه‌های دوزبانه، به‌خصوص در پایه‌ی اول ابتدایی، مشکلات فراوانی در فرایند یاددهی-یادگیری دارند. من در وهله‌ی اول، موفقیت خود را در استفاده از زبان مادری در ارتباط‌گیری با دیگران، و سپس شروع آموزش می‌دانم. این ارتباط مؤثر باعث می‌شد از روش‌های کلیشه‌ای و رایج دور شوم و بتوانم شخصیتی تأثیرگذار داشته باشم.

### ■ زمانی که خودتان دانش‌آموز بودید، آموزگاران شما با چه شیوه‌هایی جریان یاددهی-یادگیری را پیش می‌بردند؟

آموزگاران خوبی داشتم، اما متأسفانه عمده‌ترین شیوه‌ی آموزش در گذشته فقط بر تنبیه استوار بود. به‌طور معمول آموزگاری موفق نام می‌گرفت که دانش‌آموزانش در کلاس ساکت و گوش به فرمان بودند. معلمان برای درک روحیه، مشکل و خواسته‌ی دانش‌آموز کمتر تلاش می‌کردند. در این روش، یادگیری

و یاددهی به‌دلیل ترس از تحقیر، تنبیه و راضی کردن خانواده‌ی دانش‌آموز بود. برای مثال در انجام تکالیف بی‌حد و حصر شب، حتی از بزرگ‌ترها کمک می‌گرفتم. معلم از این طریق نشان می‌داد پرکار بوده است. در نتیجه نمی‌توانست بر روح دانش‌آموز تأثیر مثبت بگذارد.

### ■ اگر به گذشته برگردید، دوباره آموزگاری را انتخاب می‌کنید؟ چرا؟

بی‌تردید. دلیلی برای انصراف از انتخاب شغل مقدس و پرافتخار آموزگاری نداشته و نخواهم داشت. من عاشق آموزش بودم و عاشق دانش‌آموزان معصوم و بی‌ریایی که افتخار همراهی با آنان نصیب شده بود. امروز آوازه‌ی برخی از آن‌ها را که می‌شنوم، به خودم افتخار می‌کنم.

### ■ حرفی دوستانه و توصیه‌ای خودمانی برای همکاران جوان‌تر دارید؟

صادقانه به همکاران عزیزم عرض می‌کنم به بچه‌ها عشق بورزید تا معجزه‌ی عشق را به‌عینه در آنان ببینید. آموزگار می‌تواند مرهم و محرم خوبی برای دردها و حرف‌های کودکانی آنان باشد. به نظر من تنها راه موفقیت در تدریس، برقراری ارتباط مناسب و در خور شأن با دانش‌آموزان است.

در دوران کرونا هم کار برای آموزگاران سخت شده است. آن‌ها باید علاوه بر ارتباط با دانش‌آموز، با خانواده‌ها هم در ارتباط

باشند. من برای ایشان دعا می‌کنم و آرزوی سلامتی‌شان را دارم.

### ■ در زمان اشتغال شما به تدریس، همکاری اولیای دانش‌آموزان در چه سطحی بود؟

همکاری اولیای دانش‌آموزان با مدرسه، با وضع اجتماعی و اقتصادی آنان رابطه‌ای مستقیم داشت. یادم می‌آید، آنچه برایم بیشتر ناگوار بود، در ماندگی اولیا از آموزش بچه‌ها، شنیدن حرف دل آنان و حل مشکلات فرزندانشان بود. هرچه ما توصیه می‌کردیم، آن‌ها فقط می‌گفتند چشم.

### ■ برگردیم به داستان جبار. از او خبر دارید؟

مدتی است خبری از او ندارم. دوست دارم از او خبری داشته باشم. آن موقع وسایل ارتباطی مانند الان گسترش نیافته بود. آخرین دیدارم با دکتر جبار حدود سال ۱۳۷۰ بود. سال‌ها بعد از اینکه مدرسه تمام شد، روزی به درمانگاهی رفته بودم. مرا خارج از نوبت صدا کردند. جوانی با لباس سفید آمد و گفت: «آیا مرا می‌شناسید؟» گفتم: «نه.» عکسی قدیمی از کلاس و من نشانم داد و گفت: «من جبار هستم.» باورم نمی‌شد! گفت: «شما و برخورد‌های مادرانه‌تان باعث شدید من به این مرتبه برسیم. کار خوبی دارم، تشکیل خانواده داده‌ام و به یاد لطف شما نام دخترم را منیره گذاشتم.»

### جبار که بود؟

جبار دانش‌آموزی بود که از روستایی دیگر به مدرسه‌ی ما می‌آمد. او هر روز با مادام، صبحانه‌ی خود را که در دستمالی پیچیده بود، به مدرسه می‌آورد و تا غروب همان‌جا می‌ماند. دانش‌آموز باهوشی بود و حتی در فاصله‌ی شروع کلاس‌های بعد از ظهر به تمیز کردن تخته و نیمکت‌ها و کف کلاس می‌پرداخت. همان ایام دیدم او از پاکت‌های میوه برای خود دفتر درست کرده است. خیلی ناراحت شدم. چون درس خوان بود، تصمیم گرفتم به‌عنوان تشویق چند دفتر به او هدیه بدهم. او با دیدن این هدیه گفت: «پدرم در روستایی دورتر کارگری می‌کند. اگر برگردد، پول این‌ها را می‌دهد.» گفتم: «این‌ها جایزه‌ی دانش‌آموزان درس‌خوان است و نیازی به پس‌دانشان نیست.» روزی متوجه غیبت جبار شدم. تا سه روز از او خبری نبود. با کمک دانش‌آموزان او را در حالتی نزار پیدا کردم. می‌گفت در هنگام کمک به پدرش، شیشه‌ی پایش را بریده است و نمی‌توانسته به کلاس بیاید. به هر حال در کلاس پای او را مداوا کردم.

